



: خدائی که برای او است مالکیت آسمانها و زمین ؛ و هرگز برای خود فرزندی انتخاب نکرده است ، و در فرمانروائی بر جهان ، برای او شریکی نیست ؛ همه چیز را آفریده و آنها را اندازه گیری نموده است .

شیرینی و شیوایی بیان، و زیبایی الفاظ، و عمق معانی این آیه؛ اعجاب هر شنونده ای را برمی انگیزد؛ و انسان با خود چنین می اندیشد : چگونه يك فرد «امی» و درس نخوانده که در میان يك ملت بت پرست دیده به جهان گشوده ، و در دامن بیابانهای سوزان، زندگی کرده است، بر این حقایق بلند و معارف اصیل عقلی دست یافته است، و آنها را در قالب جمله های کوتاه ولی پر معنی که هیچ بشری قدرت به اقتباس و تقلید از آن ندارد، ریخته است ؟

اگر در قرآن آیه ای جز این آیه نبود، و بر پیامبر گرامی وحی جز این ، نازل نشده بود؛ تنها همین آیه می توانست دلیل روشن بر صدق گفتار پیامبر ، و ادعای رسالت او باشد، و ثابت کند که این آیه و آیات دیگر قرآن ؛ همگی پیام الهی بوده و او پیام آور خدا می باشد .

يك فرد «امی» و درس نخوانده ، نمی تواند خدا را آن چنان توصیف کند که در این جا توصیف

تفسیر قرآن مجید

سوره فرقان

آیه ۲

مالکیت

✽✽✽✽✽✽✽✽✽✽

خداوند بر

✽✽✽✽✽✽✽✽✽✽

جهان هستی

۲- الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
يَتَّخِذُ وُلْدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي-
بِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا .

مکتب اسلام

اوصاف سلبی خداوند، وبقیه ازصفات ثبوتی (الته ازصفات فعل) به شمارمی روند .

اینک تفسیرنخستین صفتی که آیه ازآن یاد نموده است، و آن اینکه : خداوند جهان مالک آسمان زمین است و مالکیت جهان هستی ازآن اومی باشد .

مقصود ازمالکیت خدا چیست ؟

مالکیت انسان نسبت به اموال خویش، يك فقره داد اجتماعی است، که جامعه انسانی برای گرد چرخ های زندگی و برقراری نظام اجتماعی خود به آن تن در داده، و به رسمیت شناخته است .

ناگفته پيدا است قرارداد های اجتماعی مانند مالکیت انسان نسبت به دسترنج و فرآورده روزانه خویش ؛ ریشه طبیعی و خارجی دار مثلا هر فردی خود را نسبت به اعضای بدن خویش اولی و سزاوارتر از دیگری می داند، و لذا آنها به خود نسبت می دهد، و می گوید : دست من و من و ...

این رابطه تکوینی که میان انسان و دیگر اعضا او برقرار است، بشکل خاصی میان او و اموالش، از طرق قانونی بدست می آورد اعتبار شده، و رسمیت شناخته شده است .

ولی با این حال، رابطه انسان با ثروت فرآورده های مالی خود، فقط يك قرارداد اجتماع رابطه اعتباری است و هیچ نوع اصالتی و واقع در خارج ندارد. و از این جهت باید که امضای کوچک رابطه او با ثروت خویش دگرگون گردیده ؛ و از این اوازه گسسته می شود .

شده و او را آنچنان ازعیوب و نقائص تنزیه و پیراسته سازد، که این آیه تنزیه و پیراسته ساخته است، چگونگی يك فرد «امی» می تواند درطی آیه ای ؛ در ضمن جمله های بسیار کوتاه و شیوا، پنج صفت از صفات ثبوتی و سلبی خدا را که محافل علمی و دینی آنروز، خلاف آن رامی اندیشیدند، طرح و بیان کند؛ و آنها را آنچنان استادانه طرح نماید که با پذیرش یکی از آنها ؛ بسیاری از این صفات، خود به خود ثابت شود؛ ! اینک فهرست صفاتی که در آیه وارد شده است :

۱- «الذی له ملک السموات والارض» :

خداوند مالک آسمانها و زمین است و تمام موجودات جهان مملوک اومی باشند .

۲- «ولم یتخذ ولدا» :

برای او فرزندی نیست، و هرگز کسی را برای خود فرزند انتخاب نکرده است .

۳- «ولم یکن له شریک فی الملک» :

فرمانروائی بر جهان، شریک ندارد، و فرمانروائی مطلق و بلا منازع ملک هستی، از آن اوست .

۴- «وخلق کل شیء» :

خالقی جز او نیست، و همه چیز را او آفریده است، و آنچه که در جهان هستی، به آن چیز گفته می شود، آفریننده ای جز او ندارد .

۵- «فقدره تقدیرا» :

آفرینش هر موجودی، روی نقشه و اندازه خاصی است ؛ و خدا تمام موجودات را روی اندازه معینی آفریده است .

از میان این صفات پنج گانه دومی و سومی از

۴ - برای خدا فرزندی نیست:

دیگر صفتی که در آیه ؛ از آن یاد شده است این است که برای او فرزندی نیست ملت یهودیه تصریح قرآن «عزیر» را فرزند خدا و مسیحیان حضرت «مسیح» را فرزند اومی دانند آنجا که می فرماید :

وَقَالَتِ الْيَهُودُ زُرِّيْرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ (سوره توبه آیه ۳۰)

: یهود می گویند عزیر پسر خدا؛ و نصاری می گویند مسیح فرزند خدا است .

بار دیگر؛ قرآن بر می گردد؛ یاد آوری می کند که آنان در این عقائد از ملل پیشین پیروی می کنند، و این افکار مربوط به خود آنان نیست چنانکه می فرماید :

«ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ بَضَاهُوْنَ قَوْلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلِ : (سوره توبه آیه ۳۰)

این گفتاری است که آنان بر زبان می رانند و در اعتقاد از کسانی که قبلا کفر ورزیده اند پیروی میکنند. قرآن مجید در سوره های مختلفی ؛ از مشرکان عرب، نقل می کند که آنان فرشتگان را دختران خدا می دانستند آنجا که می فرماید :

وَيَجْعَلُوْنَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سِبْحَانَهٗ . (نحل آیه ۷۵) برای خدا دخترانی قائل بودند، خداوند منزّه است و باز می فرماید :

افصافا کم بالبنین واتخذ من الملائكة اناثا (اسراء آیه ۴۰) : آیا پسران را برای شما انتخاب کرده ؛ و فرشتگان را بر خود دختران اتخاذ نموده است ؟ .

ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی؛ به شکل دیگری و به صورت واقعی و حقیقی است. هرگز قابل قیاس به مالکیت های اعتباری انسانها نیست، او گر مالک است از این نظر است که آسمانها و زمین را از عدم و بدون هیچ نوع کمک از ماده ای به وجود آورده است ؛ جهان هستی در هر لحظه و زمانی ؛ از او کسب وجود می نماید؛ و در همه چیز وجود خود؛ بدون خدا می باشد .

مصنوعی که در تمام شئون وجود خود؛ و در هر لحظه و آنی ، بدون صنایع و پدید آورنده آنست ، و اگر لحظه ای ارتباط وی از مبدا خود قطع و گسسته گردد، اثری از آن باقی نمی ماند ، باید مملوك خدای جهان گردد ؛ و مالکی جز آن نداشته باشد .

جائی که بشر خود را نسبت به علفهای بیابان که در دامن طبیعت ؛ در پر تو باران و اشعه خورشید و مواد طبیعی زمین ؛ پرورش یافته است؛ اولی و احق بی داند، و اولویت خود را چنین توجیه می کند که و پیش از دیگران به دور زمین آن سنگ چسبده و با علفهای آن را دست چین کرده است ؛ با این وضع خدایی که به همه جهان با تمام آنها و ذراتی که دارد هستی بخشیده است ؛ شایسته تر نیست که خود ا. مالک علی الاطلاق جهان بداند و بفرماید :

الذی له ملک السموات والارض : برای واست مالکیت های آسمان و زمین ؟ .

قرآن این حقیقت رانه تها در این آیه بلکه در سوره های مختلفی به آن تصریح کرده است (۱)

۱ - به سوره های بقره آیه ۷-۱۰ ؛ آل عمران آیه های ۲۶ و ۱۸۹ و مائده آیه های ۴۰ و ۱۲۰ و همچنین ...

راجعه فرمائید .

درآید و از نظر درجه ، در حد ماده که در دل زمان و مکان قرار دارد ، قرار گیرد .

از طرف دیگر ؛ انفصال جزئی از خدا جز تحلیل ذات ؛ معنی دیگری ندارد و ذات خداوند بالاتر از آن است که تحلیل و تحولی به ذات او راه پیدا کند ، و وجوب وجود و ضرورت هستی او با چنین دیگرگونی‌ها سازگار نیست ؛ که روزی جزئی از او جدا گردد ؛ و صورت دیگری به خود بگیرد .

قرآن مجید موضوع «فرزند داشتن را» از طریق خاصی محکوم میکند و درآیه مورد بحث و آیات دیگر ؛ نیز به آن اشاره نموده است .

قرآن میگوید : خداوند خالق و آفریدگار زمین و آسمانها و آنچه در عرصه هستی جامه وجود به تن کرده ، همگی مخلوق خدا و مصنوع او و قائم به اومی باشد .

هرگاه خداوند ولد و فرزندی داشت ، در این صورت معنی آن ، این خواهد بود که جزئی از او جدا و منفصل گردد ؛ و در نقطه خاصی در پرتو عواملی رشد و نمو کند ؛ يك چنین موجود دیگر مخلوق و مصنوع خدا نبوده ، بلکه معادل و شريك او خواهد بود ؛ زیرا هرگز پدر خالق پسر نیست ؛ بلکه جزئی از او جدا می‌گردد سپس طی علل و عواملی بزرگ میشود و پرورش پیدا میکند ، در صورتی که او را خالق آسمانها و زمین ؛ و آنچه که در جهان هستی جامه وجود به تن کرده است ؛ میدانیم .

از این نظر درآیه مورد بحث پس از یادآوری این موضوع (مالکیت آسمانها و زمین از آن خدا

امروز محققان جهان پس از کاوشهای زیادی ، ریشه تعلیمات عهدین را در آئین بودائی‌ها و برهمنها جستجو میکنند و معتقدند که مسأله تثلیث و سه گانه پرستی به نام‌های خدای پدر و خدای پسر و روح - القدس در میان برخی از ملل مانند بت پرستان و برهمنها و جینیها شایع بوده است .

این جا است که انسان به عظمت جمله‌ای که قرآن از چهارده قرن پیش فرموده است پی می‌برد ، آنجا که می‌فرماید : ذلك قولهم بافواههم یضاهون قول الذین کفروا ؛ این سخنانی است که به زبان میرانند و در این عقاید از افرادی که قبلا کافر شده‌اند پیروی می‌کنند ، و خود را در این عقیده ؛ شبیه آنان می‌سازند .

قرآن و خرد - داشتن فرزند را بر خدا محکوم میکند :

دلائل روشن عقلی و قرآنی به روشترین وجه ؛ نسبت هر نوع ولد و فرزند را به خدا سخت محکوم میکنند زیرا معنی این جمله این است که جزئی از بدن پدر به نام «اسپرما تویزید» منفصل و جدا گردد ، و در رحم مادری قرار گیرد ، و به مرور زمان به تکامل خود ادامه دهد ؛ ولی انتساب يك چنین مطلب به خدا صد درصد واهی و باطل است .

از طرفی خداوند ماده و جسم نیست ؛ تا جزئی از بدن آن منفصل و جدا گردد و در نقطه‌ای رشد و نمو کند بلکه او آفریننده جهان ماده و اجسام میباشد و وجود و هستی او ؛ پیراسته تر از آن است که از مقام شامخ خود ، آنچنان تنزل کند که به شکل اجسام

به وجود آورده است ، در این صورت نمی توان
برای او چیزی را فرزند تصور نمود ، زیرا رابطه
فرزند با پدر رابطه تولید و انفصال جزئی
از پدر است ، در صورتی که رابطه تمام
جهان هستی با او رابطه ایجاد و انشاء از
عدم می باشد ، و او بدون اینکه چیزی از
او کم شود ، همه موجودات را آفریده
است .

روشنفکران مسیحی چون در برابر این نوع
استدلالات به زانودرمی آیند برخلاف نظریه عهدین
و گفتار پیشینیان خود ، موضوع فرزندی واقعی مسیح
را انکار کرده ، و آن را يك مسأله تشریفاتی به
منظور بزرگداشت حضرت مسیح تلقی می کنند !!!

است) موضوع نفی ولد را یاد آور میگردد زیرا
اقرار به يك چنین خالقیت گسترده: مانع از آن است
که موجودی را که در آسمانها وزمین است :
فرزند او بدانیم و در برخی از آیات از این شیوه
استدلال نیز پیروی شده می فرماید :

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ
وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً (انعام - ۱۰۱):

خدا بوجود آورنده آسمانها وزمین است . چگونه
می تواند فرزند داشته باشد در حالی که برای او
همسری نیست .

و به عبارت روشتر : خداوند جهان هستی و
آنچه را که در آن است، از عدم بدون سابقه ماده ای

از : اقبال لاهوری

... دگران

از دل و دیده فروشوی خیال دگران
آشیانی که نهادی به نهال دگران
که پریدن نتوان با پروبال دگران

مثل آئینه مشو محو جمال دگران
آتش از ناله مرغان حرم گیر و بسوز
در جهان بال و پر خویش گشودن آموز